

# SOSI EZAF!

شما هم می تونید با انتساب بهترین قاج این پیتزا و ارسال آن ، در قرعه کشی شگ ما که معلوم نیست کی و کجا و واسه پی برکنار می شه شرکت کنید و از اجر معنوی آن بهره مند شوید!

تلفن عمومی: ۰۹۳۵ ۶۱۳ ۰۱۲۲

نامه نما: [pizza.ghorme@gmail.com](mailto:pizza.ghorme@gmail.com)

# پیتزای قورمه سبزی



سال اول - پخت دوم، همراه با سس اضافی، بها: ۵۰ تومان ناقابل

**"You can lead a boy to university, but you cannot make him think".**

Elbert Hubbard

**قاج اول:**

سلامی دوباره بر دانشگاهیان عزیز؛ امیدواریم که میانترم ها رو با موفقیت پشت سر گذاشته باشید و تو این مجالی که تا پایان ترم ها مونده، کمی شیرین زندگی کنید. خوشبختانه امکانات مناسبی هم برای زندگی شیرین و لذت بخش براتون فراهم هست، آب و هوای ناب بهاری، تالار ۸ بازسازی شده که بالاخره درهاش به رویتون گشوده شد، نشریه های جذاب و خوندنی (مثل همین پیتزای قورمه سبزی خودمون!!) و هزاران هزار! امکانات شاد و مفرح دیگه که مطمئنیم شما بهتر از ما بلید از شون استفاده کنید و خمودگی رو از خودتون دور کنید.

و اما... توی این شماره از پیتزای قورمه سبزیمون تصمیم بر آن شد آماده کنید که هر قاج این پیتزا با پیتزای قبلی زمین تا آسمون فرق داره! انتقاد و ... در مورد پخت قبلیمون داده بودن، تشکر می کنیم، و امیدواریم کرده باشیم. و برای دومین بار از تمام دوستانی که حس می کنند قلمشون قابل بدونن و برای هرچه بهتر شدن این نشریه، ما رو یاری کنن. حتما



بده، باید واسه بهتر شدنش راه حل بگه! همین ویس... و در آخر متن زیر رو تقدیم شما می کنیم:

" کودک نجوا کرد: خدایا با من صحبت کن! چکاوکی در چمنزار آواز خواند ولی کودک نشنید. پس کودک فریاد زد: خدایا! با من صحبت کن! و آذرخش در آسمان غریب... باز هم کودک نشنید... کودک فریاد زد: خدایا! یک معجزه به من نشان بده! و یک زندگی متولد شد، و باز هم کودک متوجه نشد... در نا امیدگی گریه کرد و گفت: خدایا! مرا لمس کن و بگذار تورا بشناسم، پس خدا نزد کودک آمد و او را لمس کرد ولی کودک بالهای پروانه را شکست و در حالی که خدا را درک نکرده بود، از آنجا دور شد... "

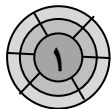


جایزه!!!!

تمام سکه!

(صفحه ۴)

عزیز دردانه ی یک هفته ای... (صفحه ۴)



پیتزای جدولی! (صفحه ۲)

(صفحه ۲)

تصویر از ما، تفسیر از شما! (صفحه ۲)



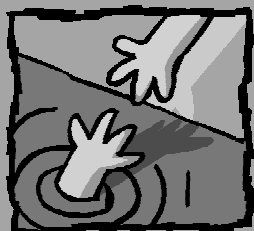
موش و گربه! (صفحه ۳)



**در این پیتزا می خورید :**



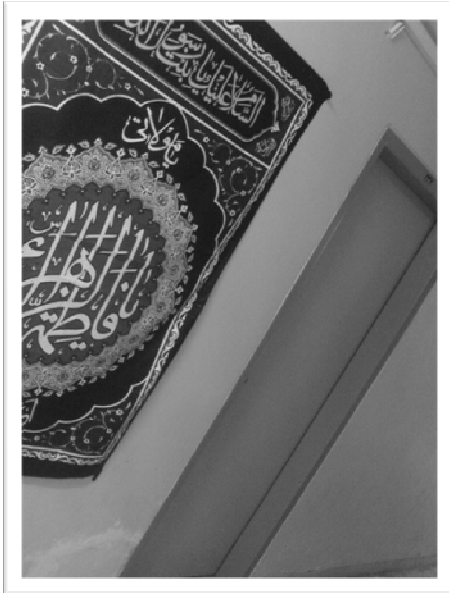
زندگی کن!!! (صفحه ۳)



ببینید و به دوستانتان معرفی کنید!

# www.SOJA.ir

کاری از دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان



## تصویر از ما ؛ قاچ دوم: تفسیر از شما!

تصاویر ماهواره ای مقابل که به سختی و از ماهواره های خیلی پیشرفته و خوب وطنی دریافت شده اند، آماده اند تا توسط ذهن خجسته شما عزیزان تفسیر شوند! تفسیر شما باید از همجواری این دو تصویر باشد، نه از هر تصویر به طور جداگانه.  
تفاسیر خود را به ایمیل و یا شماره SMS نشریه ارسال نمایید، بدیهی است نظراتی که به مذاق ما خوش بیایند!! به عنوان چاشنی در پخت بعدی استفاده خواهند شد!

\* مدیر رستوران

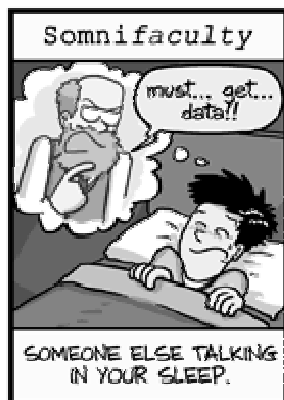
## پیتزای جدولی! قاچ سوم:

جدول مقابل رو حل کنید و رمز جدول رو به شماره SMS نشریه - ۰۹۳۵۶۱۳۰۱۲۲ - ارسال کنید، به خوش خط ترین شرکت کننده، بی قید قرعه، یک سکه تمام بهار آزادی به رسم یادبود اهدا خواهد شد. (تمام جواب های جدول، شش حرفی اند و ممکن است حاوی عدد باشند!)  
سوالات:

۱. عنصری مظلوم در دانشگاه
۲. دانشکده ای زمخت!
۳. از غذاهای خوشمزه سلف!
۴. بندگی زرد به کتفش داردا!
۵. ندار، در آن می خوابد، دارا به آن نگاه می کند.
۶. کاش ..... نظر یا میر بود! (نام یکی از خیابان های دانشگاه)
۷. در گویش اصفهانی، به معنای هردمبیل و بی نظم است.
۸. میزبان قدیمی جشن های دانشگاه
۹. پناه جمعه صبح های ورزشکاران.
۱۰. بهترین نشریه دانشگاه! (..... قورمه سبزی)
۱۱. دانشگاه صنعتی از آثار باستانی این شهر است!
۱۲. یا دکتر در آن نیست یا دارو، یا هر دو!

توضیح رمز: گویند دانشگاه به یک ..... بزرگ تبدیل شده است!

## COMMON SLEEP DISORDERS IN ACADEMIA



## قاچ فور:

- کلمات پیشرفته:

In: اندر، درطرف  
Sleep: خواب رفتن  
Talk: گفتگو، صحبت

- کلمات ساده:

Disorder : بی نظمی، اختلال  
Somniloquy : خواب گفتاری

## زندگی کن!

قاج پنجم:

\* اینترنت

هنوز هم بعد از این همه سال، چهره‌ی ویلان را از یاد نمی‌برم. در واقع، در طول سی سال گذشته، همیشه روز اول ماه که حقوق بازنشستگی را دریافت می‌کنم، به یاد ویلان می‌افتم. ویلان پتی اف، کارمند دبیرخانه‌ی اداره بود. از مال دنیا، جز حقوق اندک کارمندی هیچ عایدی دیگری نداشت. ویلان، اول ماه که حقوق می‌گرفت و جیبش پر می‌شد، شروع می‌کرد به حرف زدن ...

روز اول ماه و هنگامی که که از بانک به اداره برمی‌گشت، به راحتی می‌شد برآمدگی جیب سمت چپش را تشخیص داد که تمام حقوقش را در آن چپانده بود. ویلان از روزی که حقوق می‌گرفت تا روز پانزدهم ماه که پولش ته می‌کشید، نیمی از ماه سیگار برگ می‌کشید، نیمی از ماه سرمست بود و سرخوش ...

من یازده سال با ویلان هم‌کار بودم. بعدها شنیدم، او سی سال آرزو به همین نحو گذران روزگار کرده است. روز آخر که من از اداره منتقل می‌شدم، ویلان روی سکوی جلوی دبیرخانه نشسته بود و سیگار برگ می‌کشید. به سراغش رفتم تا از او خداحافظی کنم. کنارش نشستم و بعد از کلی حرف مفت زدن، عاقبت پرسیدم که چرا سعی نمی‌کنی زندگی‌اش را سر و سامان بدهی تا از این وضع نجات پیدا کند؟

هیچ وقت یادم نمی‌رود. همین که سوال را پرسیدم، به سمت من برگشت و با چهره‌ای متعجب، آن هم تعجبی طبیعی و اصیل پرسید: کدام وضع؟ بهت زده شدم. همین طور که به او زل زده بودم، بدون این که حرکتی کنم، ادامه داد: همین زندگی نصف اشرافی، نصف گدایی!!! ویلان با شنیدن این جمله، همان طور که زل زده بود به من، ادامه داد: گفت: تا حالا تا کسی درست گرفتی؟ گفتم: نه! گفت: تا حالا به یک کسرت عالی رفتی؟ گفتم: نه! گفت: تا حالا غذای فرانسوی خوردی؟ گفتم: نه! گفت: تا حالا همه پولتو برای عشقت هدیه خریدی تا سورپرایزش کنی؟ گفتم: نه! گفت: اصلاً عاشق بودی؟ گفتم: نه! گفت: تا حالا یه هفته مسکو موندی خوش بگذرونی؟ گفتم: نه! گفت: خاک بر سرت، تا حالا زندگی کردی؟ با درماندگی گفتم: آره، ..... نه، ..... نمی‌دونم!!!

ویلان همین طور نگاهم می‌کرد. نگاهی تحقیرآمیز و سنگین ... حالا که خوب نگاهش می‌کردم، مردی جذاب بود و سالم. به خودم که آمدم، ویلان جلویم ایستاده بود و تا کسی رسیده بود. ویلان سیگار برگی تعارفم کرد و پرسید: می‌دونی تا کی زنده‌ای؟ جواب دادم: نه! ویلان گفت: پس سعی کن دست کم نصف ماه رو زندگی کنی!

## سوال پرسید ، جواب بگیرید!

www.soja.ir

کاری از دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان

سامانه تخصصی سوال جواب

\* علی محمد نیک فرجام

## موش و گربه!

قاج ششم:

زیاتر شده و داره جون تازه ای میگیم. داره اوضاع بهتر میشه میگم قراره همای سعادت غیر از خرابکاری به چیزهای دیگم نصیبمون بکنه! ما هم امیدواریم... البته من قبیل هم گفتم که به جو دانشگاه باید توجه بیشتری بشه ولی میگن "برو خدا رو شکر کن که قبیل پرواز نمیکنه که خرابکاریش از همای سعادت خلی بیشتره!" لابد آره قبیل هم پرواز میکرد باید خدا رو شکر میکردیم که این هم اتانقیم پرواز نمیکنه! نصیبونید عجب چیزایی... آه حاله به هم خورند: بریم سر مطلب خودمون!

نه این که دلم پر باشه ولی احساس می‌کنم داستان حل شدن مشکلات ما دانشجویان شده شایبه کارتون موش و گربه! دانشجویها همیشه شاکی و در حال فرار مسئولین هم همیشه شاکی و در حال قرارا البته اخیراً نوآوری‌های جدیدی در راستای رفع رفی دی اکسید خمودگی از انمسفر دانشگاه مطرح میشه که بعضیاش هم خدایش جای تشکر داره. ولی به مشکل عمده این وسط، اونم این که کسی از ما نمی‌پرسه مشکلمون چیه! نظر ما وقتی عزیز میشه که دانشگاه شده باشه معل کوره آجزیری که البته ارزش آدم‌های لت و پار شده بیرون میادا خدایش عاقلانه تر اینکه که از همین الان به کم نظر ما رو بیروسن! آخه یکی نیست بگه چرا عاقل کند کاری که باز آید به کمان غم مخوراز! حالا این به کنار که حال ما در این خمودگی شده شبیه آدمی که ازه تو حلقش گیر کرده و نه راه پس داره و نه راه پیش! و این هم به کنار که بعضی مسئولین به فکر ما هستند ولی نظر ما رو نمی‌پرسن! تازه آدم وقتی بیشتر میسوزه که بعضی دانشجویان مسئول‌نما، کار پاکسازی انمسفر دانشگاه رو با حذف دبستگی‌های بچه‌ها پیگیری می‌کنند! با استدلال‌های مختلف از هر نوع که فکرشو بکنید!!!

باشما خیالی نیست!! اگه اون دبستگی‌های قلی ما چیز است و باید ارزش دور شد خوب به دبستگی جدید ایجاد کنید که چیز باشما! کندن مراسم‌های مختلف اونم از بیخ که کاری نداره اگه راست میگی یکی بساز به هر حال من به همه توصیه میکنم که دست از این بازی موش و گربه بردارن. اینقدر به موشی که تو سوراخ نمیره جارو وصل نکنن! موش تو سوراخ نمیرفت حالا که میرفت جمعه میرفت! فکر کنم دیگه وقتش شده ساخت و ساز رو شروع کنیم!

## زیتون سیاه

باز در خوابگاه ۴ غوغا شده  
باز لابد کنفرانس برپا شده!

نا کجا آبادیان وارد شدند  
بهتر از ما ۴ را صاحب شدند!

باز هم در سلف جاها تنگ شد!  
باز خانی<sup>۱</sup> آنطرف خوشترنگ شد!

باز هم بیلپوردگون شد تیرها  
باز هم جاری ز قم<sup>۲</sup> ها، نیلها!

باز هم لبخند زوری بر لبان  
باز هم دندان بخائیمش شبان!

این دو روزه را فشاری هیچ نیست  
مه نوازی<sup>۳</sup> زوری بر درویش نیست

باز از ما نخبه پرور می‌شدیم،  
گاه مهمان و هنرور می‌شدیم،

دستمان از تجربه خالی نبود،  
از فشار سفره‌ها باری نبود!

\* آشپزباشی

۱. سفره
۲. دهان
۳. مهمان نوازی

هفته ای بود که مسئولین بی حوصله اند، آنها نیز هوس تاب بازی به سرشان می زد و شاید...

و شاید از همه بهتر، آن بود که هفته خوابگاه ها شهابی زود گذر نبود که ندرخشیده خاموش شود بلکه نمادی می شد برای خدماتی یک ساله، نمایشگاهی از تلاش هایی که پیوسته برای بهبود و تجهیز خوابگاه ها، انجام می شد، و امکانی برای بررسی تعاملات انجام شده در طی سال، نه فقط هفته ای برای ادای دین به قلب دوم دانشگاه.

و سخن آخر آنکه اگر هدف ما از تجهیز خوابگاه ها، بهبود سطح امکانات و افزایش خدمات، آن است که دانشجویان، نه تنها علم آموز که دانش پرور شوند، نه تنها به گذراندن عمر، که به لذت بردن از فضای خوابگاهی عادت کنند، به جاست چند سطری از آنچه هر ساله به دانشجویانمان آموزش می دهیم را با هم بازخوانی کنیم:

"هائورن معتقد بود فارغ از بهبود وضع معیشتی و تسویق های مالی، عامل اصلی و پایدار در افزایش روحیه و بهبود کارایی عوامل اجرایی، آن است که معتقد باشند، سازمان به آنها اهمیت می دهد، حرفهای آنها را می شنود، با آنها و در کنار آنهاست، نه فقط ناظری بر فعالیت آنان..."

\* گارسون باشی



سال اول، پخت دوم، بهار ۸۹ تعداد سفارش: ۵۰۰ پیتزا  
مدیر رستوران، آشپزباشی و گارسون: سهیل جمشیدی  
پخت در: بازارچه دانشجویی (مزروعی)  
pizza.ghorme@gmail.com - ۰۹۳۵ ۶۱۳ ۰۱۲۲

## عزیز دردانه ی یک هفته ای... قاج صفتم:

به بهانه ی هفته خوابگاه ها

هفته خوابگاه ها یکی از موهبت های مناسبی، در حق بخش عظیمی از دانشگاهیان به حساب می آید. رفت و آمد مسئولین، دیدارهای چهره به چهره، آگاهی از کمبودهای خوابگاه ها، به اوج خود می رسد و بدین سان خوابگاه، عزیزدردانه دانشگاه می شود. آتشفشانی از دلسوزی شروع به فوران می کند، به تکاپو می افتد و بخشی از نیازهای خوابگاه را پاسخ گو می شود. آتشفشانی که با سالی یک هفته فوران خود و بخارهایی که در طی سال از آن متصاعد می شود، می تواند فعال به نظر برسد.

اما اگر هفته خوابگاه ها در مقطعی دیگر بود، چه بسا پر ثمرتر بود، شاید اگر اوایل فصل گرما، بهانه ی حضور مسئولین به خوابگاه می شد، تشک هایی که سر از اتاق ها بیرون می آورند، آنها را به فکر می انداخت، شاید به نتیجه می رسیدند که اگر هوا به حد کافی خنک می شد، هیچ گاه تشک ها، بادزدی نمی کردند... شاید اگر فصل سرما، هفته خوابگاه ها را در بر داشت، سالها بود که سرویس های بهداشتی خوابگاه های کارشناسی، آب گرم را تجربه می کرد، کاشی کاری و فضای دلنوازش هیچ... شاید اگر اواخر سال بود، کسی متوجه می شد، فقط خوابگاه ها از تولد دوباره زمین بی خبرند و تنها خوابگاه هاست که بوی شادمانی نوروز و سفره هفت سین نمی دهد، شاید اگر

## پیتزای قورمه سبزی

گاهنامه فرهنگی اجتماعی دانشجویی

دانشگاه صنعتی اصفهان

پذیرای بد و بیراه ها، مطالب طنز و پیشنهادات شما:



شل سیلور استاین

## آرزوهایی که حرام شدند... قاج صفتم:

جادوگری که روی درخت انجیر زندگی میکند، به لستر گفت: یه آرزو کن تا برآورده کنم. لستر هم با زرنگی آرزو کرد دو تا آرزوی دیگر هم داشته باشد بعد با هر کدام از این سه آرزو سه آرزوی دیگر آرزو کرد آرزوهایش شد نه آرزو با سه آرزوی قبلی بعد با هر کدام از این دوازده آرزو سه آرزوی دیگر خواست که تعداد آرزوهایش رسید به ۴۶ یا ۵۲ یا ... به هر حال از هر آرزویش استفاده کرد برای خواستن یه آرزوی دیگر تا وقتی که تعداد آرزوهایش رسید به ۵ میلیارد و هفت میلیون و ۱۸ هزار و ۳۴ آرزو بعد آرزو هایش را پهن کرد روی زمین و شروع کرد به کف زدن و رقصیدن جست و خیز کردن و آواز خواندن و آرزو کردن برای داشتن آرزوهای بیشتر... بیشتر و بیشتر در حالی که دیگران می خندیدند و گریه می کردند عشق می ورزیدند و محبت می کردند. لستر وسط آرزوهایش نشست آنها را روی هم ریخت تا شد مثل یک تپه طلا و نشست به شمردنشان تا پیر شد و بعد یک شب او را پیدا کردند در حالی که مرده بود و آرزوهایش دور و برش تلبار شده بودند آرزوهایش را شمردندحتی یکی از آنها هم گم نشده بود همشان نو بودند و برق میزدند! بفرمائید چندتا بردارید به یاد لستر هم باشید که در دنیای سبب ها و بوسه ها و کفش ها همه آرزوهایش را با خواستن آرزوهای بیشتر حرام کرد!!

